هوشنگ پزشک‌نیا

هوشنگ پزشک‌نیا سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، باز با شوری عاشقانه ۱۵۰ تابلوی جدید کشید و آن‌ها را به پاریس و لندن برد. در گالری تدسکو پاریس آثارش را به تماشا گذاشت، چندتایی را فروخت و بسیاری را نزد «مادام الو» که گالری‌دار بود، به امانت گذاشت. سرنوشت آن آثار هرگز معلوم نشد.

www.sabanewspaper.ir

پیامک ۲۰۰۰۸۰۸۰۸۰۲
اگر مطلب این صفحه را می‌پسندید عدد ۴ را پیامک کنید

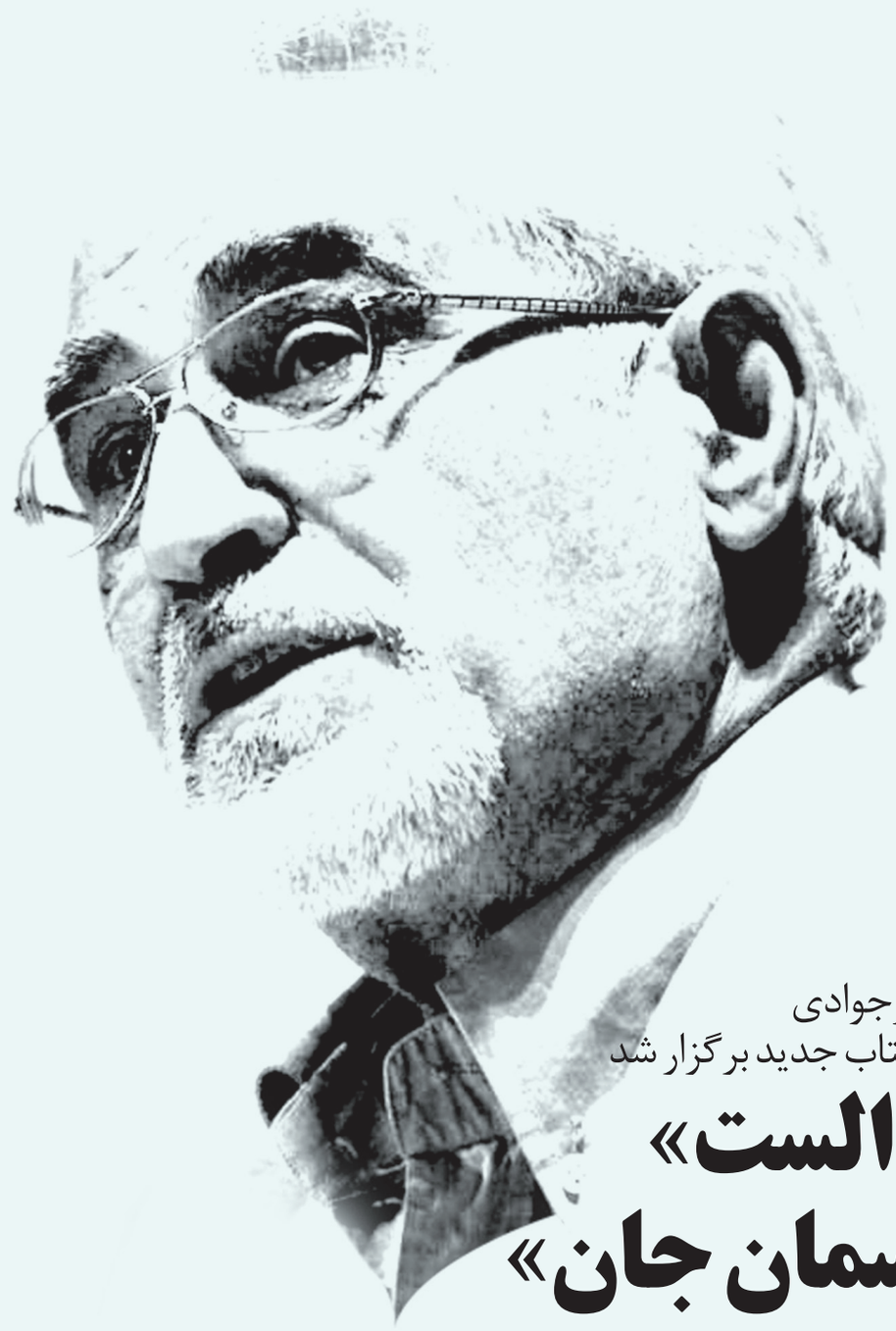

شب نصراله پورجوادی با رونمایی دو کتاب جدید برگزار شد

«عهد الست» در «آسمان جان»

صد و هشتادمین شب مجله بخارا به دکتر نصراله پورجوادی اختصاص داشت که عصر پنجشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۳ در محل کانون زبان فارسی برگزار شد. در ابتدای این نکوداشت از طرف مؤسسه فرهنگ معاصر، بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، گنجینه پژوهشی ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، کانون زبان فارسی، مجله بخارا و مؤسسه فرهنگی ملت به حاضران خیر مقدم گفته شد و در همان ابتدای جلسه، پیش از آغاز سخنرانی‌ها مراسم رونمایی دو کتاب «آسمان جان» و «عهد الست» انجام شد.

در شب نصراله پورجوادی آقایان علی دهباشی، محمدعلی موحد، داریوش شایگان، ابوالحسن نجفی، محمود دولت‌آبادی، بهاءالدین خرمشاهی، مهدی نوریان، سعید حمیدیان، منوچهر انور، داوود موسایی و سیروس علی‌نژاد در جایگاه قرار گرفتند و رونمایی از دو کتاب توسط دکتر نصراله پورجوادی انجام شد که تشویق حضار را به همراه داشت.

بزرگداشتی برای دو کتاب جدید

پس از آن علی دهباشی ادامه داد: امشب در این مجلس به حضور استاد ارجمند آقای دکتر نصراله پورجوادی مفتخریم. چند ماه قبل قصد داشتیم که با کسب اجازه از ایشان شبی از شب‌های بخارا را به ایشان اختصاص دهیم تا این‌که در گفتگوهایم با مدیر مدبر فرهنگ معاصر متوجه شدم دو جلد از آثار دکتر پورجوادی در دست چاپ است. بنابراین صبر کردیم که کار حروف‌چینی و چاپ این دو کتاب یعنی «آسمان جان» و «عهد الست» به پایان رسد. آقای موسایی دو هفته پیش فرمودند همین روزها صحافی کتاب‌ها را برای عرضه به بازار نشر تحویل فرهنگ معاصر خواهند داد. دست به کار شدیم و این مجلس را برنامه‌ریزی کردیم که با استقبال استادان و همکاران قلمی و دانشگاهی دکتر پورجوادی روبه‌رو شد. این نشان از محبوبیت ایشان در بین اهل قلم و تفکر و اندیشه دارد. استاد پورجوادی بی‌نیاز از معرفی هستند. ایشان طی چهار دهه اخیر در صورت‌های گوناگون با جامعه علمی و فرهنگی حوزه زبان فارسی در ارتباط بودند و این ارتباط علمی خارج از مرزهای ایران هم گسترش یافت. سال‌ها تدریس در دانشگاه‌ها و مراکز علمی ایران و این اواخر در دانشگاه‌های امریکا این ارتباط را با دانشجویان بیشتر گسترش داد.

مرکزی برای نشر اندیشه

سپس بهاءالدین خرمشاهی از چهل‌وهفت سال دوستی حکایت کرد: هر دو جوان بودیم، یعنی حدود بیست‌ودو سه سال. یک روزی روبه‌روی دانشگاه تهران بودم. هوس کردم سری به کتابفروشی- آن موقع پر رونق- امیرکبیر که درست مقابل دانشگاه تهران است، سری بزنم. به آنجا رفته و به ردیف کتاب‌ها نگاه می‌کردم، دیدم یک بزرگواری دنبال گمشده‌ای می‌گردد. یعنی هر کتابی را نمی‌خواهد، یک کتابی را نشان کرده است و آن را می‌جوید. نزدیک شدم؛ گفتم سلام و ببخشید که خلوت شما را به هم زدم. به ایشان گفتم می‌خواهم اگر بتوانم کمکتان کنم. گفتند دنبال یک ترجمه خوب از قرآن می‌گردم. در آن زمان بیست‌واندی سال می‌شد که ترجمه‌های مرحوم قمشه‌ای منتشر شده بود، منتها ترجمه اعلا نبود. بنده حدود ۱۰۰ صفحه نقد بر این ترجمه -که از نظر فارسی خوب و از نظر دقت ضعیف بود- نوشته‌ام. باری یک ترجمه خوب هم بود که درست ده سال از انتشارش می‌گذشت، یعنی سال ۳۶ منتشر شده بود و ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده بود. هنوز هم جزو ترجمه‌های خوب است، اگرچه علامه فرزان یک نقد چهارصد مدخلی بر آن نوشتند، همه وارد و هیچ کدام سلیقه‌ای و انشایی نبود. آقای ابوالقاسم پاینده آن موقع در قید حیات بود، ولی اصلاحاتی نکرد جز دو سه مورد خیلی آشکار و بقیه را باقی گذاشت؛ بعد هم درگذشت. ترجمه ایشان هم یکی دو سالی است که بدون اصلاحات علامه فرزان تجدید چاپ شده است. باری یک نگاهی کردم و یافتم و گفتم این ترجمه خوب است. از همان جا مهر دو سویه شکل گرفت. خانه‌هایمان هم نزدیک هم بود، ما در خیابان فلسطین بودیم و ایشان هم روبه‌روی دانشگاه، در یکی از کوچه‌هایی که به نام ابوی محترم ایشان بود. با هم رفت‌وآمد خانوادگی هم داشتیم. بعد از مدتی بینمان فاصله افتاد که نمی‌دانم چرا و بعد هم به سربازی رفتیم. برکت سربازی برای ما این بود که با بزرگانی مانند دکتر پورجوادی و دکتر اصغر دادبه و استاد حسن انوشه آشنا شدیم و من پورجوادی را بار دیگر آنجا دیدم، اما باز ردمان گم شد. ایشان رفته بودند امریکا و تا مرحله فوق‌لیسانس درس خوانده بودند. بعد فلسفه را در دانشگاه تهران با استادن بزرگی مثل آقای اخوان مهدوی ادامه دادند و دکترای فلسفه از دانشگاه تهران گرفتند.

بعد دوستی ما پایدارتر شد و سال‌های سال ادامه داشت. سال ۵۸ یا سال ۵۹ بود که با تعطیلی دانشگاه‌ها به استادان گفتند که هر کس می‌خواهد، می‌تواند اثری تألیف کند. ایشان آن موقع با حکم و تأیید ستاد انقلاب فرهنگی -که بعد شد شورای عالی انقلاب فرهنگی- مرکزی راه انداختند برای آن‌که استادان دانشگاه تألیفاتشان را تحویل بدهند تا ارزیابی، بررسی، ویرایش و چاپ بشود. ایشان سازمان عظیمی راه انداختند و مرکز نشر تأسیس شد. به فاصله کمی نشریه «نشر دانش» تصویب شد که من افتخار پیشنهاد اسمش را دارم و گفتم که در شاه‌آباد نشر اندیشه را داریم که اسم زیبایی هم است؛ هم به معنی عالی کلمه و هم به‌معنای گستراندن اندیشه است. حالا اگر ما بگذاریم نشر دانش یعنی هم «نشریه دانش» و هم نشر دادن دانش. ایشان سریعاً پذیرفتند. از شماره یک من همکاری نداشتم، آقای فانی حضور داشتند و به یاد دارم که من هم از شماره دوم نوشتم، تا شماره صدم، البته نه در هر شماره. حدود بیست سی مقاله در آنجا نوشتم که غالباً هم نقد کتاب بود.

> **خرمشاهی: آقای دکتر پورجوادی می‌دانست که هیچ نشریه‌ای بدون ویرایش قابل چاپ نیست. از این‌رو به «شورای انقلاب فرهنگی» پیشنهاد کرده بود که سازمانی برای این منظور تأسیس شود. شورای انقلاب فرهنگی نیز این مرکز را تأسیس کرد و اداره آن را بر عهده خود آقای دکتر پورجوادی گذاشت و به این ترتیب «مرکز نشر دانشگاهی» به‌وجود آمد**

دور از غلط‌های مشهور

در نوبت بعد مهدی نوریان از استواری دکتر پورجوادی سخن گفت: درباره خدمات استاد پورجوادی تا به حال مطالبی نوشته و چاپ شده که همه می‌دانند. نیازی به بازگفتنش نیست. بنده فقط یک نمونه را عرض می‌کنم. می‌توان از همین نمونه قیاس کرد که وقتی گفته می‌شود «نشر دانش»، واقعاً ایشان کمر همت را بستند برای نشر دانش. ما یک آشنایی در اصفهان داریم که زمانی قصد داشته در رشته زبان‌شناسی رساله بنویسد و برای تهیه رساله‌اش فقط به یک کتاب انگلیسی نیاز داشته است. به کتابخانه‌های مختلف مراجعه می‌کند و همه جا را می‌گردد، اما کتاب را پیدا نمی‌کند. بالاخره بعد از جستجوی زیاد معلوم می‌شود این کتاب در کتابفروشی مرکز نشر دانشگاهی موجود است. می‌گفت من به آنجا مراجعه کردم و مسئول آنجا کتاب را آورد؛ گفت ما همین یک نسخه را از این کتاب داریم و باید این کتاب اینجا باشد، نمی‌توانیم آن را بفروشیم و خودمان آن را لازم داریم. گفتم خب اجازه بدهید من ببرم و آن را زیراکس بگیرم؛ گفت نه این هم امکانش نیست. گفتم بالاخره راهی پیدا کنید تا من از این کتاب استفاده کنم. گفت نمی‌شود و امکانش نیست. تعریف می‌کرد که این کارمند آب پاکی را روی دست من ریخت؛ از آنجا آمدم بیرون و از نگهبان ساختمان پرسیدم، رئیس اینجا کیست؟ گفت آقای دکتر پورجوادی؛ با آسانسور بروید بالا، طبقه ششم، دفترشان آنجاست. گفت رفتم آنجا، در اتاق باز بود. به خانم منشی گفتم با دکتر پورجوادی کار دارم. اتاق ایشان را نشانم داد. درخواستم را با دکتر مطرح کردم و گفتم برای نوشتن رساله به این کتاب نیاز دارم و آن پایین گفتند که کتاب را به من نمی‌دهند. ایشان تلفن را برداشتند و شماره همان مسئول را گرفتند و گفتند، کتاب را بیاورد. دکتر پورجوادی کتاب را به دست من داد گفتم من ببرم زیراکس بگیرم، گفتند نه لازم نیست. پرسیدم پولش چقدر می‌شود و چه‌طور باید حساب کنم؟ گفت پول لازم نیست، چند سال است که این کتاب اینجا مانده و خاک خورده است، شما اولین و شاید آخرین کسی هستید که به این کتاب نیاز پیدا کرده است، بردارید و بروید و رساله‌تان را بنویسید. خلاصه کتاب را همین طوری دادند به من و گفتند به سلامت. باید واقعاً یک کسی روحیه علمی داشته باشد و خودش اهل درد باشد، حس کرده باشد که وقتی به یک منبعی نیاز هست باید کمک کرد، کار را راه انداخت و در راه گسترش علم از هر جهت تلاش کرد. بزرگ‌ترین خصوصیت کار آقای پورجوادی این بود که مثل کوه استوار ایستاده بودند و نمی‌گذاشتند مقاله‌ای سطحی و بی‌مایه در مجله نشر دانش چاپ شود. این واقعاً کم نیست. به همین دلیل است که اگر شما دوره‌های نشر دانش را ورق بزنید، می‌بینید که از غلط‌های مشهور ـ منظورم کسانی است که شهرت کاذب دارند ـ در آن اثری نیست. هر قدر هم شهرت نویسنده زیاد بود، دکتر پورجوادی با مقاله و محتوای آن کار داشت و مهم این بود که از نظر علمی در حد قابل قبولی باشد تا سطح مجله همچنان حفظ شود.

> **نوریان: بزرگ‌ترین خصوصیت کار آقای پورجوادی این بود که مثل کوه استوار ایستاده بودند و نمی‌گذاشتند مقاله‌ای سطحی و بی‌مایه در مجله نشر دانش چاپ شود. این واقعاً کم نیست. به همین دلیل است که اگر شما دوره‌های نشر دانش را ورق بزنید، می‌بینید که از غلط‌های مشهور ـ منظورم کسانی است که شهرت کاذب دارند ـ در آنجا اثری نیست**

دوستی به درازای خدمت اجباری

سخنران بعدی این مراسم سعید حمیدیان بود که از دوستی با نصراله پورجوادی روایت کرد: آشنایی من با دکتر پورجوادی به دوران خدمت مقدس اجباری برمی‌گردد. دوره‌ای مالامال از مرارت‌ها و غرابت‌ها، خزعبلات و ابتذالات؛ البته به‌زعم ما. اما به هر حال و به هر تمهید و تدبیری باید تا آنجا که می‌شد شیرین و هموارش می‌کردیم، که کردیم. دوستان دیگرمان حسن انوشه، اصغر دادبه و نصراله پورجوادی یادگار این ایامند. چشمتان روز بد نبیند دو تا گروهبان ـ آن هم مثل خودمان وظیفه، ولی نهایتاً اندکی جلوتر یا به‌اصطلاح ارشد نسبت به ما ـ بر سرمان گماشته بودند که تسمه از گرده‌مان می‌کشیدند و آشکارا کیفی می‌بردند از اینکه عده‌ای لیسانسیه و بالاتر را وادارند به بدو و بایست و بشین و پاشو. اگر هم لحظه‌ای از فرمانبری وامی‌ماندی، به نگهبانی دادن تنبیه می‌شدی.

ما سه تن، به علاوهٔ حسن انوشه نورفیق، از همان نخستین ایام برای غلبه بر همهٔ ناهمواری‌های محیط، مطالعه دائم یا در هر لحظه ممکن را برگزیدیم. خرمشاهی و من حتی دیوان غزلیات حافظ (جیبی) را ورق‌ورق می‌کردیم و دو سه صفحه را به‌عنوان حصّهٔ هر روز توی جیب لباس کارمان می‌گذاشتیم تا در همان حال و به محض شنیدن سوت راحت‌باش در فواصل مشق نظامی در میان خاک و خُل، شروع به خواندن کرده و با آن عیش و عشرت کنیم.

سازمانی برای ویرایش

ابوالحسن نجفی پشت تریبون رفت و درباره انتشار مجله لقمان گفت: آقای دکتر پورجوادی می‌دانست که هیچ نشریه‌ای بدون ویرایش قابل چاپ نیست. از این‌رو به «شورای انقلاب فرهنگی» پیشنهاد کرده بود که سازمانی برای این منظور تأسیس شود. شورای انقلاب فرهنگی نیز این مرکز را تأسیس کرده و اداره آن را بر عهده خود آقای دکتر پورجوادی گذاشت و به این ترتیب «مرکز نشر دانشگاهی» به‌وجود آمد. در دو سه دهه پیش‌تر یک شرکت نشر کتاب به نام «مؤسسه انتشارات فرانکلین» که بر گرتهٔ مؤسسات انتشاراتی امریکا به‌وجود آمده بود؛ به شیوه انتشارات در امریکا به کار ویرایش کتاب مشغول شده بود و در این مدت عده‌ای ویراستار زبده پرورش داده بود.

دو سالی پیش از انقلاب، این مؤسسه تعطیل شد و اعضای آن به مؤسسه‌ای به نام «سازمان ویرایش کتاب» (یا چیزی شبیه این) وابسته به دانشگاه آزاد پیوستند.

البته دانشگاه آزاد آن موقع، با دانشگاه آزادی که امروز هست و بعداً به‌وجود آمد فرق می‌کرد. این دانشگاهی بود که بر گرتهٔ اوپن یونیورستی انگلستان بنا شده بود. به هر حال دانشگاهی بود که ویراستاران مؤسسه فرانکلین به آنجا روی آورده بودند. بعد با برچیده شدن دانشگاه آزاد، ویراستاران آن مؤسسه پراکنده شدند و ممکن بود که هر کدام به گوشه‌ای بروند.

آقای دکتر پورجوادی که متوجه ارزش کار این گروه بود و می‌دانست که اگر آن‌ها پراکنده شوند، دیگر مشکل بتوان ویراستارهای شایسته را گرد هم آورد، آن‌ها را به کار در مرکز نشر دانشگاهی دعوت کرد و به این ترتیب این مرکز نشر پا گرفت.

با سلیقه و قابل اطمینان

سیروس علی‌نژاد نقبی به روزگار انتشار مجله نشر دانش اشاره کرد و گفت: قرار است درباره مجله نشر دانش حرف بزنم. به نظرم نشر دانش شاهکار مرکز نشر دانشگاهی بود. به قول دکتر معصومی پرچم این مرکز بود. این مجله‌ای بود که بیست سال منتشر شد و من کمتر مجله‌ای را مثل آن سراغ دارم. مطالبی را فهرست کرده بودم که بگویم و چون نمی‌خواهم طولانی بشود، فقط اشاراتی می‌کنم.

علی‌نژاد در ادامه افزود: مجله نشر دانش از جلدش تا پایانش، هم از نظر سلیقه بسیار با سلیقه بود و هم از نظر محتوا بسیار قابل اطمینان. همه چیزش حساب شده بود. اندازه حروف مناسب بود، قطعش مناسب بود. حجم صفحاتش مناسب بود. آدم راحت با آن ارتباط برقرار می‌کرد.

سپس علی‌نژاد به سال‌های دهه ۶۰ اشاره کرد که برهوت بود و هیچ چیز نبود و در چنین فضایی نشر دانش منتشر می‌شد.

جمع دانش و بینش

سپس پیام دکتر سیدمصطفی محقق‌داماد توسط آقای افسری مدیر کانون زبان فارسی قرائت شد: دوست عزیزم جناب دکتر نصراله پورجوادی از معدود عالمانی است که میان دانش و بینش، نظر و عمل جمع کرده ولی آنچه مرا بیش از همه فضائل و خصائل او مجذوب خود ساخته صفا و صمیمیت او است. از آن ادیب فرزانه رخصت می‌طلبم که بیتی از خواجه شیراز را با تصرفی کوتاه چنین انشاء کنم:

قلندران طریقت به نیم جو نخرند قبای اطلس
آنکس که از «صفا» خالی است

برای آن بزرگوار عمری بلند همراه با نشاط روزافزون علمی از خداوند منان مسئلت دارم.

تاثیرگذار در صنعت نشر

درنهایت داوود موسایی، مدیر نشر فرهنگ معاصر از همکاری‌اش با استاد پورجوادی یاد کرد و گفت: دربارهٔ دکتر پورجوادی بسیار گفته و نوشته شده است، دربارهٔ اخلاق و فضایل و دانش ایشان. پس چون صلاحیت آن را ندارم که در این خصوص صحبت کنم، اجازه بدهید دربارهٔ تأثیر دکتر پورجوادی و مرکز نشر دانشگاهی ـ که به همت و مدیریت ایشان بنیان‌گذاری شد ـ چند دقیقه‌ای مصدع اوقات شوم.

با توجه به این‌که من چهل‌وهشت سال است که در این حوزه فعالیت می‌کنم و از نزدیک شاهد این رویدادها بوده‌ام، اجازه می‌خواهم سخنم را از قبل از انقلاب شروع کنم. در دوره معاصر دو مؤسسه مهم و تأثیرگذار در نشر ایران بنیان‌گذاری شد، قبل از انقلاب انتشارات امیرکبیر و پس از انقلاب هم مرکز نشر دانشگاهی. این دو موسسهٔ تأثیرگذار وجوه مشترکی دارند که به‌طور خلاصه خواهم گفت:

۱. هر دو مؤسسه را دو نفر با همت مثال‌زدنی با دست خالی بنیان‌گذاری کردند.

۲. مؤسسه امیرکبیر با دو اتاق در بالاخانه‌ای در ناصرخسرو و مرکز نشر دانشگاهی بعد از انقلاب در دو اتاق خالی در وزارت علوم دایر شد.

۳. هر دو مؤسسه با توجه به مدیریت شایسته مدیرانشان از رشد چشمگیری برخوردار بودند.

۴. هر دو مؤسسه افراد بسیاری را به‌کار گرفتند و محل و مأوایی شدند برای نویسندگان و مترجمانی که می‌توان گفت برای چاپ آثارشان سردرگم بودند. امیرکبیر از تمام توان نویسندگان و مترجمان آن دوره استفاده کرد و مرکز نشر دانشگاهی در جذب اساتید دانشگاه، مؤلفان، مدرسان و مترجمان ـ که بیشتر آن‌ها در اثر انقلاب فرهنگی بیکار شده بودند ـ بهره برد.

۵. هر دو مؤسسه در دوران مدیریت بنیان‌گذارانشان منشای کارهای مهمی بودند.

کمال تبریزی

در شبکه خانگی هم عجله کار شیطان است!

فارس: کارگردان سریال «ابله» درباره تأخیر در پخش اولین قسمت- که قرار بود ۱۷ آذر در شبکه نمایش خانگی توزیع شود- گفت: در بررسی‌ها معلوم شد که این زمان برای شروع پخش، تاریخ مناسبی نیست. کمال تبریزی درباره دلیل تغییر زمان توزیع سریال اظهار کرد: اول به حرمت ماه صفر و درپیش داشتن اربعین حسینی و بیست‌وهشتم صفر که با کار طنز تناسب ندارد و دوم این‌که لازمه پخش مستمر، منظم و بی‌وقفه داشتن پشتوانه و ذخیره کافی از قسمت‌های شروع سریال است که به نظر من باید حداقل پنج قسمت کامل و آماده پخش باشد.

کارگردان این سریال همچنین افزود: به نظر می‌رسد بهترین زمان پخش بعد ازماه صفر و پس از آماده شدن حداقل پنج قسمت باشد که به این ترتیب تخمین زمان آغاز پخش سریال موکول به اوایل دی ماه می‌شود که تاریخ دقیق آن را تهیه کننده و سرمایه‌گذار با مشورت و توافق یکدیگر تعیین و اعلام می‌کنند. تبریزی اظهار امیدواری کرد: برای حفظ کیفیت کار، همه حوصله کافی داشته باشیم و ازعجله که کار شیطان است! پرهیز کنیم.

مهدی کرم‌پور

بعضی کارگردان‌ها از روح زمانه خود عقب افتاده‌اند

باشگاه خبرنگاران: کرم‌پور کارگردان سینما گفت: امروزه با وجود دسترسی به اشکال مختلف تصویری که به وجود آمده مسئله ساخت یک اثر پر مخاطب و جذاب خیلی پیچیده‌تر شده است.

مهدی کرم‌پور در خصوص علت ندیدن فیلم خوب از کارگردان‌های بنام در سال‌های اخیر گفت: بعضی از کارگردان‌ها از روح زمانه خود عقب افتاده‌اند، باید متوجه باشیم که دهه ۹۰ اقتضائات خودش را دارد، مخاطب عوض شده و با توجه به مسائل پیرامون و مرکز دریافت اطلاعات بسیار زیادی از قبیل اینترنت، ماهواره‌ها، کانال‌های تلویزیونی و... قرار گرفته است.

او گفت: در حال حاضر در مقابل مخاطب پیچیده‌تری قرار داریم و این مخاطب نمی‌تواند آثار را به صورت تک محصولی بپذیرد، چون امکان مقایسه و امکان انتخاب خیلی خوبی برای آن‌ها پیش آمده است، در نتیجه فیلمساز باید به روز باشد و نیاز جامعه را به درستی درک کند. او عقب افتادن مدیران فرهنگی از مخاطبان سینما را هم به عنوان معضل دیگر در این راه نام برد و گفت: ممیزی‌های سلیقه‌ای و ساختن شرایط گلخانه‌ای، همیشه به سینما لطمه زده است.

وحید وکیلی‌فر

فیلم تجربی به دنبال تجارب جدید است

فارس: کارگردان فیلم سینمایی «تابور» در برنامه «هفت» نسبت به برخی انتقادات درباره تولید فیلم‌های تجربی در ایران واکنش نشان داد. او گفت: ما با پول توجیبی‌های خود این فیلم‌ها را ساخته‌ایم و به خاطر دوستانی که حاضر بودند زکات کارهای حرفه‌ای سینمایی خود را در این نوع سینما پرداخت کنند، توانسته‌ایم کار کنیم. او سپس به تقسیم‌بندی فیلم‌های تجربی و حرفه‌ای اشاره کرد و گفت: آیا فیلم‌هایی که خارج از جریان اصلی و کمپانی‌ها ساخته می‌شوند جزو فیلم‌های هنری و تجربی دسته‌بندی می‌شوند یا این‌که اینگونه نیست و بن و اندیشه کار مهم است و بر این اساس می‌خواهیم تقسیم‌بندی کنیم؟

وکیلی‌فر با اشاره به این‌که سینمای تجربی به قواعدی رسیده است و تعاریف خود را دارد، گفت: در واقع سینمای تجربی فیلم‌های خارج از جریان اصلی است که هنرمندان آن، به دنبال تجارب شخصی‌تر و شاید به نوعی در پی یافتن زبان جدیدتری هستند. آن‌ها در نهایت به دنبال قراردادهای تجربه شده پیش از خود و رسیدن به زبانی جدیدتر- چه در فرم و چه در قصه گویی- هستند.

بهرام زند

به داد ممیزی‌های بی‌مورد در دوبله برسید!

ایسنا: بهرام زند- مدیر دوبلاژ باسابقه- از برخی ممیزی‌های بی‌مورد در دوبله گله‌مند است و می‌گوید: برخی افراد به قدری در دوبله فیلم و سریال‌ها تجاوز کرده‌اند که منِ مدیر دوبلاژ از کارهایم بدم می‌آید؛ لطفاً به دادِ سانسورهای بی‌مورد برسید. او از محمد سرافراز، رئیس جدید سازمان صداوسیما خواست تا به وضعیت سانسورهای بی‌مورد و دستمزد گویندگان در دوبله فیلم و سریال‌ها رسیدگی کند.

زند گفت: ویراستاران فعال در عرصه دوبله تلویزیونی دوبله فیلم‌ها را ممیزی می‌کنند و متأسفانه به قدری کارشان پیشرفت کرده است که حتی به جاهایی هم که مربوط به مدیر دوبلاژ می‌شود، دست می‌برند. این دوستان به حدی در سانسور فیلم و سریال‌ها تجاوز کرده‌اند و بعضا از کلمات بی‌ربطی استفاده می‌کنند که منِ مدیر دوبلاژ از کارهایم بدم می‌آید و احساس خوبی ندارم و معتقدم اگر هم قرار باشد ممیزی در کار صورت بگیرد، باید با صلاحدید مدیر دوبلاژ انجام شود. شخصاً مخالف نیستم که سانسور صورت بگیرد و کار ویراستاران در برخی مواقع درست است، اما ۹۰ درصد کارها با ممیزی‌های بی‌مورد و بی‌جا روبه‌رو می‌شوند.